

بشش و کوشش فاقانی و بیکرانی	بشش و کوشش فاقانی و بیکرانی
بعد منزل بود در سفر روحانی	بعد منزل بود در سفر روحانی
کی خلاصش نمود از زحمت سرگردانی	کی خلاصش نمود از زحمت سرگردانی
چند اجداد بغدادی روحانی	چند اجداد بغدادی روحانی
ای سیم سومی خاک ره یار بسیار	ای سیم سومی خاک ره یار بسیار
تا کند حافظ او دیده دل نورانی	تا کند حافظ او دیده دل نورانی
یابا ما کن این کسینه داری	یابا ما کن این کسینه داری
بهر ما و خاگردان رسن	بهر ما و خاگردان رسن
و لیکن کی نمایی رخ برندان	و لیکن کی نمایی رخ برندان
بصیحت کوش کن لیکن نادرستی	بصیحت کوش کن لیکن نادرستی
برندان بد کن ای شیخ بشدا	برندان بد کن ای شیخ بشدا
معی ترسی ز راه آتشینم	معی ترسی ز راه آتشینم
ندیم خوشتر از شتر تو حافظ	ندیم خوشتر از شتر تو حافظ
بقرانی که اندر سینه داری	بقرانی که اندر سینه داری
بگفت کار حسنت چون عشق جان	بگفت کار حسنت چون عشق جان
خوش باش تا که بنویسد این را	خوش باش تا که بنویسد این را

در و هم من کجند که اندر تصور عقل	در و هم من کجند که اندر تصور عقل
شد خط مبر حاصل کر زانکه با تو ما	شد خط مبر حاصل کر زانکه با تو ما
آدم که با تو باشم کیسالم است نمی	آدم که با تو باشم کیسالم است نمی
چون من خیال روی جان خواب نیم	چون من خیال روی جان خواب نیم
رحم آرد و لمن که زهر روی نوبت	رحم آرد و لمن که زهر روی نوبت
حافظ کن شکایت که وصل با بد خوابی	حافظ کن شکایت که وصل با بد خوابی
زین بیشتر باشد بر بجزت خلتانی	زین بیشتر باشد بر بجزت خلتانی
پدیر آمد رسوم بیوفایی	پدیر آمد رسوم بیوفایی
برد از فاقه پیش بر حسیه	برد از فاقه پیش بر حسیه
کسی کو فاضلت امر و زود در	کسی کو فاضلت امر و زود در
و لیکن چاهل است اندر تقم	و لیکن چاهل است اندر تقم
اگر ساغر بخواند شتر چون آب	اگر ساغر بخواند شتر چون آب
بخشد کیدش از بخل و امساک	بخشد کیدش از بخل و امساک
خرد در کوشش هوشم دمی بکلیت	خرد در کوشش هوشم دمی بکلیت
تقاعت را بضعان سازد میسوز	تقاعت را بضعان سازد میسوز
آدم هیچ وقتی زین خوشتر جمالی	آدم هیچ وقتی زین خوشتر جمالی
کیدم بجز روزی حاصل شود ولی	کیدم بجز روزی حاصل شود ولی
و آدم که بنویسد با شرم بکلیت است	و آدم که بنویسد با شرم بکلیت است
در خواب می بنویسد چشم بجز جمالی	در خواب می بنویسد چشم بجز جمالی
شد شخص نا تو نام با یک چون جمالی	شد شخص نا تو نام با یک چون جمالی
غما ند از کس نشان امشتمای	غما ند از کس نشان امشتمای
کفون اهل مهر دست کد ایچی	کفون اهل مهر دست کد ایچی
نمی بنید ز غم کیدم را با ایچی	نمی بنید ز غم کیدم را با ایچی
ستاره او چو هست این دم جایی	ستاره او چو هست این دم جایی
که در از او فراید روشنیایی	که در از او فراید روشنیایی
اگر خود فی المثل باشد نیایی	اگر خود فی المثل باشد نیایی
بر و صبری کن در میو ایچی	بر و صبری کن در میو ایچی
درین در دو غما چون بی دوائی	درین در دو غما چون بی دوائی

در